کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب ۲۰۸۸۵۸

کتاب دفتر اشعار چاوشی (چاوشی جندانی)

مؤلف

مترجم

۱۷۶۹۳

بپروردن کلیم ز بسکه [illegible] زمانه را
چون [illegible] سازکم [illegible] نوازد را

حمد الله الذی خلق [illegible]
حمد الله الذی خلق اللیل و النهار
شکر [illegible] علی [illegible] البر و البحار
حمد الرب الذی [illegible]
[illegible] الامام [illegible]
[illegible]
[illegible]

سیلاب غم ز دیده [illegible] کنم روان
[illegible] جهان [illegible]
صد شکر و صد [illegible]
بو [illegible]
یا [illegible]
[illegible]
یارب بسعد [illegible]
[illegible]

العفو علیهم [illegible] کرد داده
ما [illegible] مستحق [illegible] بخشش و عطا
یارب که [illegible] کار [illegible] باد
[illegible]
اتان که [illegible] علیهم [illegible]
[illegible]
امید ما بلطف عمیم تو هست و بس
اغفر لنا [illegible] یا سامع الدعا

ما را که [illegible] تو غافر الذنوب
ما را که [illegible] تو واهب العطا
الصفات ذات پاک تو قل هو الله احد
[illegible] الله الصمد
[illegible] لم یلد و لم یولد [illegible]
[illegible] کفوا احد

[illegible]
کردم بنام دوست [illegible] بسم الله ابتدا
[illegible] الرحیم [illegible]
الحمد لله [illegible]
یا رب العالمین [illegible]
[illegible]
یارب [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در امل

از پس دیدم مرزاد تا مشهد مقدس
باد بدها آخر بنیاد تا مشهد مقدس

چون کعبه پر انوار کرد بر فیض آثار
از لطف الا طهار تا مشهد مقدس

ابنو منان د بندار در این طریق بسیار
رفتیم ما د زوار تا مشهد مقدس

کوری چشم اغیار چاوشیم شد کار
هستیم ما بیگر و کنفار در زوار تا مشهد مقدس

من میروم بکربلا همچون خلیلی زاد
باد بدها آخر بنیاد تا مشهد مقدس

ما پابوس در شاه خراسان میرویم
همچو بلبل در هوای آن گلستان میرویم

ما بعزم بارگاه عشق یار همت بستیم
یاد فیضان در وسط آخر بیابان میرویم

در دما گوینده کردن لطف او در دست شکست
دل با آن حضرت چه نزد و بلبا اسا میرویم

ما باشید شراب شوق شربت خانه اش
با دو فیضان جلی چون می پرستان میرویم

همچو پروانه

همچو پروانه بدور شمع سلطان امام
سنگ در پیکر بدور هوای آن شبستان میرویم

حالا اندر درگاه عالی در جهان دار الشفا
درد مند آئیم اینجا بهر درمان میرویم

چون خلیلی بهر پابوس قدسگاه رضا
دل فکار و سینه ریش و عاشق و گریان میرویم

دیگر هوای در ضریح رضوانم آرزوست
یعنی طواف شاه خراسانم آرزوست

باسر دویدن در غریب بجنگم و در کعبه
شرح فراق از حضور خراسانم آرزوست

در روضه مبارک حرمش آشیانه
با صبح تلاوت قرآنم آرزوست

چه که خادم حرم انور تو اند
یک چند در خدمت ایشانم آرزوست

در گلستان روضه جنت ما بشو
آواز بلبلان خوش الحانم آرزوست

در بارگاه تو بعفو گناه خویش
سیل سرشک دیده گریانم آرزوست

بلبلان اندر گلستان کرده اند این نغمه سان
کالسلام ای حضرت شاه خراسان السلام

بر زبان حمد خدا دادم خدا فرصت دهد
ذکر شاه اولیا دادم خدا فرصت دهد

حیدرا یا رب ببخشای بشاه کربلا
از کرم جرم و گناه ما بال مصطفی

عزم راه کربلا دادم خدا فرصت دهد
هشت از دین العبا دادم خدا فرصت دهد

نیست ما را غیر تو یار و رفیق و رهنما
لطف کن یا رب ببخشا جرم انه بیچاره ها

چشم گریان از شما دادم خدا فرصت دهد

بر زبان ما تو جاری ساز در وقت دعا
کالسلام ای حضرت شاه خراسان السلام

در جهان با فر که باشد قبله اهل وفا
جعفر صادق باشد بود ما را امام و پیشوا
موسی کاظم شبل عطار برج اولیا
هست اند ر دیده من خاک درگاه رضا

وانجا خورشید و مه پرورد گردش جا کرده اند
زان سبب هر لحظه ایشان فضل بالا کرده اند
از گلستان وفا عاشق طوفان امده ایم
کالسلام

بادر افراش اند درگاه اعلا کرده اند
شمع را در روضه او پر ز پا کرده اند
سینه ام پر درد و دل در سینه از غم مطیب
از برای شهنشاه هر پیر شهید

هر زمان در رود سرا این نکته انشا کرده اند
کالسلام
چون که رشد در خانه او از این یا مون الف شیب
چون خود با کس نگفت و درد او دل کس نبیل

ما ببر درگاه نوای شاه خراسان امده ایم
با دل پر درد با اشک دو مان امده ایم
سر خود با کس شنید
چون که شد در خانه او از دود شنید
کالسلام

با رخ زرد و دو چشم گوهر افشان امده ایم
یک نظر بر حال ما کن چون پریشان امده ایم
نسبت در روی تو راه که با امر کرده ایم

در بدر اداء الشفا دادم خدا فرصت دهد
شوق دیدار شما دادم خدا فرصت دهد

بر تقی دادم نقی را نه دل و جان روز و شب
بعد از انه باشد تقی ان نسبت ما نسب
امده ام نامی عیان اثبات کسوت بها کنم
جای خود را نزد در دو شبان کامل وکیل کنم

از جناب عسکری توفیق بیدارم طلب
مهدی صاحب زمان شاه عجم میر عرب
اهل در درگه در جهان شاه بک کرسی بیدا کنم
نادمی در در تو دادم خدا فرصت دهد

من ظهورش مقتدا دادم خدا فرصت دهد
بر سر عهدم وفا دادم خدا فرصت دهد
همچو مجنون تو مجنون منزل و ماوای ماست
در سر کوی بلاد در منزل اجای ماست

انبیا حضرت بیشتر اکنون خلیلی میکنم
نسل ابراهیم یا من از ذبیحی میکنم
در دل بفخر چون رسم ذکر جلیلی میکنم
با تو شهید الله بفرمان جلیلی میکنم

بیک نگاه همچو مهر و ماه دایم در کار ماست
جون بیا الا میشوم افاق ز دید با ماست

باز از نفس ام درد حق استغفر الله کرده ایم
غیر کوی هر که با دیدیم گم کرده ایم
یک نظر کن سوی ما چون دری پر درده کرده ایم
این دعا اند در طواف روضه شکر کرده ایم
کالسلام

مرغ در دم در هوای تو است یا سلطان دین
همچو مرغ نیم بسمل کان افتاده بر زمین
یک نظر ای شاه ما بر حال درویشان ببین
خاصه حافظ را که دارد داغ مهرت بر جبین

از شرف ساداتیان اند و صفا دیکر است
زان ایشان جملگی نور و ضیای دیگر است
کو بدان صدق و صفا هر دم با حال خوب
کالسلام
صبح و شام الله تم از شمع جان سوز و گداز
و بیناده کربلا الله در روضه اش نام وند

آستان روضه اشرف روضه ای بهتر است
در خراسان منزل و ماوای الرحیل است
از محبت این دعا ما را چه جان اند در است
حافظان با درگاه او شب ها دراز
روز و شب الله ذلول و با خدا
گه بیک راز
کالسلام

بند چادرش بیا بازم قلندر نیستم
کشتیم در بحر معنی هیچ لنگر نیستم
ای سلیمان سنجاق باجود دکرم عشق است
صاحبان شک و طوق علم عشق است
آتشم و بر جرس خصم اسمند نیستم
من عنبکوتم که من سکند نیستم
عارفا کاملی باده و دردم عشق است
بومرد خسا دان ای مجذوب عشق است
من مکری ابن بلا دادم خدا فرصت دهد
عشق تعظیم دعا دادم خدا فرصت دهد

السلام ای بومرد راه عرفان السلام
السلام ای بو ایران العجم السلام
ما بدبخت بحر دیدار عزیز اسلام
برطواف کعبه اسلام و ایمان امدام
السلام ای حاجیان کوی جانان السلام
السلام ای بو نو دان ببابان السلام
بودرد دولت سر اهل عرفان امدام
در مصلا مخبت بحر قربان امدام
من سلام بیر یا دادم خدا فرصت دهد
من بلی در البخا دادم خدا فرصت دهد

دایم ابن شکوه تما دادم خدا فرصت دهد
محل انک دنا فها دادم خدا فرصت دهد
ابتدا شد بیر ما ای برح عاقل جبرئیل
کو شب معراج شد بو مصطفی بیر و دلیل
دایما من در بیابان سیاحت میکنم
بو سر خار مغیلان خاب راحت میکنم
بود استاد نبی جبرئیل از حکم جلیل
ببد شاکرد امیر المومنین بد جبرئیل
کاه در دشت ثنه شن ها اسر احت میکنم
زاب ابر پاپ اساس ملا جنت میکنم
من ملا یاد بپشوا دادم خدا فرصت دهد
رخصت از خیر الوری دادم خدا فرصت دهد
پیر چار شاه دنیا مصطفی باشد بلال
بانک دو حی میرزا بر جای کرد بلا نعال
کاه در ملک خراسان کهی در اصفهان
کاه در بغداد دمشقم کاه در کرمانشاه
زانوی تعلیم اند سیاحت میرزا ماه و سال
کاه در خلد حجت سکن کنم در زاوبران
کاه می ابلیس دادم در جهان ابی کمال
کاه اسد در سامرا در چل صاحب

کرم مکان و دکر بلا دادم خدا فرصت دهد
محکم از ابو العلی دادم خدا فرصت دهد
بستانیم بر ناقها مخروشش فتن چراغ بلند
ایمنا فیض بدر
بو بنا کوش شن ها باشد ام نیز زنک
هست پای من از الیاس و خضر نامدار
بتره بو دستم بود چون داد بشت نهند
اند باحلم ان ویس قرن شد اشکار
دد بیابان بیزرم باد ندیخ علی جلد
فانیه آن بانه منت آنا ماهر آتش سوار
ثنه شعب بو دان قنبر کامل عیار
سفره از مشکل کشا دادم خدا فرصت دهد
محمر از دنی العبا دادم خدا فرصت دهد
ز نه بجای شان عالم بنک کشتم هم زبان
باجراغ سفره جهان ...
ناکر از اسباب البتان شهر سالت ... بیان
بیکنم ... بو ددم من مجلس ...
شکر بند من از اسحق بیغمبر جدا
لیسکره ... دادم اذن و زاد
این کلاه من دهد از موسی عمران نشان
مدد عبر کلکمر سازم از کلام خویش
چون توکلی بر خدا دادم خدا فرصت دهد

مابا درباب کرم ارجمند درا ودعا ام
بو ده سبز درکف خود دادم ابو دم عرض نیز
دوری دل بر سی ان انچار بسو اوده ایم
بر ده سبز از کف بر داد ایما صاحب نیز
دربو صاحب کمالا الابرو او دعا ایم
مجلد و نقل و نبات و جوز و کشنیز و ...
محرم اسرار دماش مکو او دعا ایم
هدیه او دردم ... از کم بو داد نیز
شد ذا اسرار دخفا دادم خدا فرصت دهد
بحر نوا بن هدیها دادم خدا فرصت دهد
اندر دای بغض مانند غبار سیم
دست بوسی بیکم اهل طریقت را تمام
در کنار بحر دو بحر و دانا بیرسیم
از صغیر و از کبیر و شیخ و از خاص و عام
از ادب بو مرغ با بیر ما علامه بیرسیم
از ضعیر از انبست باوک السلام
بحر ابو بس شما از بیر جنبر ما بیرسیم
مطلب من از شما ابست با ... مقام
... خوام جو نه خلیلی الله و ابن علی
چشم احسان عطا دادم خدا فرصت دهد
ده با ابن دولت سرا دادم خدا فرصت دهد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

همو بسی در رضا دهم نقی و هم تقی یارب
بحق عسکری و مهدی که هادی انس و جان

کر نجستای معلم تا ربیر او در صف محشر
بحق ذات بیچون تا باخلاق حمیده شهباز

بعد توحید و نعت پیغمبر
مینویسم بصفحه دفتر

سبب کاینات و فخر بشر
آن حبیب خدا شفیع محشر

آنکه از امر او قمر شد شق

ابتدا احمد خالق بر حق
کرجهان باشند از در رونق

بعد توحید و صلوات علی
میکنم آن کلام ام بزلی

داده کار جهان نظام و نسق
ارسند ذات خلق را رازق

چونکه خدا خواند اش بنعت و ثنا
مصطفی کفته در حق تو جلی

انت منی بشان او الحق
ان حکیم مهیمن مطلق

نجوم بین زنان بهتر در جهان
دختر ختم انبیاست بدان

زوجه طاهر شیر یزدان
نور بخش وجود دیده امکان

ام سبطین وه بانام بحق

حسن مجتبی بلا حد و قیاس
داده جان را بسوره الناس

کس بعد حسن چون اکمل و سواس
او بود نور بخش و دیده ناس

کر تو هم عاقلی بکو صدق

لیس من خیر منا بعد نبی زیاده
کو بعد بنی صفت او خفی

زین عباد سبیل سجاد
سر دین و دنیا دو جهان عباد

انکه در دهر شد بدین شاد
بود بانام ببوی حق باد

برده از بوالبشر ذکر به سبق

من صد باران نی خون خلقند
کرسی از بیکسی جدا کردند

وارث علم احمد مرسل
انکه شد از رب یار داخل

با قر علم از علوم ازل
بعد او صادق او بکو اول

شفیع انسفیا حسین شهید

صفت وصح جعفر صادق

[illegible]

معلم عالم اعلا مکرم اکرم اکرم
معظم عالم اعلا مکرم اکرم اکرم

وصی بنی حق را در دین دنیا انبیا
در این دنیا و الله بنا وصی بنی حق

نعل سبب نعلو ولد بحکم خالق الاشیا
بحکم خالق الاشیا نعلو سبب نعلو

جواب قطال العدد

اهل منکم علیکم تا بعد الی زاده الاخ
فطوبا طالبهم امع النار باقیة الکبر

نفوا بیوا با عین فی کلامی فاسمعوا بالحق
فان کان الکل لا برجعون بین الا العمل

ال الله حسنت بمعراج عالم الدین
اکرانک بلو در حسن حسنت حبیب سو
ادرن کل سر و بالاکبر حبیب در این

کیجا الابغ بشانت شعر ابن دل خسته جیل
نباشد در دخور شاهی کر حق خاتم شو

کر اند رج ترنت در صف مجرم عاصی
جکونه بیچ انشر را نکویم من

سهلشاهی کر عین لا مر مبین ظاهر و باطن
جرم هیچ بود در دشمن تو بیش جو

کسی ز اهم مدح بکویم در صف محشر
کر شه ب ذکر امد کر حق خواند

علی عالی اعلا حق خالق بیچون
ولی خالق بیچون علی عالی اعلا

محمد مصطفی مسند ملح مع وصع
مصطفی در دین مکرم در سراسر مع

ملقب قب مجید ورد ندیمه دان کافر
عدو جا کافر علی انشاه و دانا

کر کنند در ذخیر بر
علی انشاه از ذرد در علی انشاه و دانا
فکنند سر نعمت تو علی انشاه

الف بالادب بالاوت تاج و تخت تا بت
برج جاهد برج حامد برج خالد ابد الدانا

بد الش ذوق و رواج بود اهل ابنی سرور
شیر بیش شوق وصاد صد فتوحات عدالو

بر ظاهر بر ظاهر بعین عالم بعین غالب
نعت فاتح بقاش تلد در کاشی کنت کنز

بر لاوش لطف محشر مدیح نو نوش نعت
نوش و دهر هادی بود در دهر

بود ان ذاکر الفلا سیف الا ذوالفقار اول
بری یارب نجف مصطفی و من تفوق زهرا

با عجاز حسن باشاه مظلوم احسنی یارب
بو بن العابدین باقر بجعفر احمد

الف از حمد خالق یکتا
اول و اخر هو ...
ب بر نعت رسول هر ...

ر رحیم و دود دیار ملست
ز زبانم مجد ذو الملک است

ت تولا کنم بشیر خدا
ث ثبوت هر کنم انشاء

س س ... تا بقلعه بدیست
ش شکر دنیا طبع من سخن

ج جو با مطلبم از حق
ص صد قم یقین بود از حق

ح حلاوت در طبع من ببین
خ خواص سخن بلعه ...

ض ضبط سخن نصیب انم
ط طلاکم چکونه ارزانم

د در سخن در این دریا ...
ذ ذات را حجت کرم ...

ظ ظریف هم لعل رخشانم
ع عاصی منم ... بشانم

کرد خلاقت کاینات خلق
غ غافل بنم ذهوب فلق
خلق

انکه مد هیبا ز او کرنده رواج
باشد از نور حق بفرقش تاج

وصف سلطان دین علی رضا
هست و ردم بهر صباح و مسا

درد ما را کند ز لطف علاج
ملح جعفر را لطبع مزاج

انکه از معجزش درخشنده طلا
سبز کرد ... نرکس شهلا

شد موافق چه خلاق منطق
داده دین را ز معجزش رونق

ملح موسی کاظم اندر جهان
میکنم در ... شب ... بیان

نقی با الدین نهال مراد
لعنت حق بقاتلانش باد

وصف او کفته کرد کار جهان
عاجز اند وصف اوست تیغ زبان

شده مد فون ... بغداد
نا لان خلد صد ایجاد

کن تو ... سر قلم شد شق
دو سینه شد چه غنچه ...

کو ... صدف ... نقی
سد ... علی نقی

صاحب العصر والزمان مهدی
هادی جلد کرها ن مهدی

کس ... اکر زند نطق
تو ... سعید و شقی

پایش ... جهانبان مهدی
از شرف شاه انس و جان مهدی

بلو ... اکر ...
ماالله سیف و دل ... برق

حسن عسکری سلطان دین
کر بود ... اهل یقین

جمله ... اوصاف جلد ... جهاد
عرض کردم ...

دو ... اسمان و زمین
... خلعه ...
... مجلس ...

نعت ... شکسته ...
... اسعاد

از تجلی است نور او مشتق
معشوق

مبلغم نقش بر جبین ... دف

ف فراغت دمی ... بلنیم
ق فرق ... بود کرکنم

صدف
از خطا ... تا ...
حیف ... در ... هیچ

هیچ ... لا الباب ... جیب
حاصلم ... وابل

ک کم ... کنم
ل لالم ... بنشینم

هر ... در ... بیت
... در ...

هر کسم درس سخن یا جیب
کشتی ... بحر ... طلب
هیبی ۴

م ماهم ... از مشرق
اخر الامر شد ... غرق

ن ندارم ... کوئی
و ... زهر ...

ایها الحاضرون هذا الباب
ایتغوا ... اولی الالباب

ه هر ... انشاکوئی
لا الف لا ... کوئی

... الکتاب ذو الاحباب
فال طوبی لهم و حسن ماب

ی یمین ... زوفی
فاستجیبوا منا الکلام الحق

نوکی

ای منیم جانم کیدیم بیرم
غالاغا ساپودی باجلدیم

ای کنغی الکدن سنی هوا
مضطربانلان و مضطربانه قوا

بو جراحت کره شمی واریم
سن دسم داجیفرکی مرهم
سافنا الصعف رحت الحق
سفل از الصعف هوالحق

پای بسینه جرنکی نتیشوی
آن بکوچی ها نغلفکوی

این سخنها همی بود الحق

هلک

هلک جولی بکو نیر پیرید
اجه اجه یلداشدجیرجه
[illegible]
جعرتی جرن تیکی قدوره
سکیف غاده خسف [illegible]

لفظ لعل کلی خلادانه
نشبک ذمن نوابنادان
الکلاذ
کلا کلانی ای پالان
نوی تنکل بنکبتوسبک

لفظ هستک نباشد ناطق
مانک غافلادم آلوف

آختشم ورخشم وکر بند و خیشم
نام اوستن بک ایبه آختشم
بعونه
الله نفخت نبشم
شیشم اینغنلی بادهم و خیشم
نام باکش خدا ازمر دق

نوغون دنغون فغالی وفتر
بولانی دنغون فغالر وفتر
آورنجا عرضفکین و فتر
ناکر بار ورنه یخم رضاکر وفتر
بوره بعون تیمو جهالر و فتر

ناکر حاضر دنند حق حق

بعو دره الجانی
اسودن کر پیو بیناچانی
پای پیخم بجیبی
سانی
توغو بسانی بیخ بیجه
وسی تی بیجه تخنجی جیکانی

هرچه اسینه ام واستادم
بیل دخلش پیرسنادم
تنک دخم زیاده اتنادم
هر یه شنه کرکی استادم
فکر استادم

لفظا نغان چنین بود الحق
ماندام سر برهنه ودق دق

سرور اهل علم اعلم عالم کو
هم ملک دا ملسم کو

کرجواب مرانوبرغان
ماهم جاکرنوسلطان

سام ودا ود ورع ادهم کو
عالم علم را اعلم کو

ورند جون سک اسین جوبانی
خوده اسنخوان لب نانی

نادنند بوسنی بیرون
مزنی ددجهان عبث دق دق

بره بشنو سر و سخنان من
بره بکو جبرجه جوسخن

ناکرد کنبد دوار
کره بنیاد این بنای جهاد

غم غم غزنو تو دابی کلشف
ختم حرف بوابلبش زدهن

سل موزون نکفته کس اشعار
ور دست سمند خوش رفتار

کرد هی بوزم را چنینی ددق
مر باید زباد و رخندق

جواب
سبکشاه زبان خود بنطق
ناکرم منی ثنای جعفر حق

جعفر و موسی و رضا نقی
خوانك ام وصفشا بعبق ونی

صبع نعت نبی چه نور شفق
سرد دیانت دینی خود دق

ناکر باشد مر ایجاد ریفی
صنم ان صدق خالدیا نقی

که جرکرد درسما منشق
عسکری صاحب جلال و نسق

بعد نعت رسول پاک اقدار
میکنم مدح جیلدکرار

سرو نوحی کلستانه مهدی
سر و جلیه جهان مهدی

حسن حسین ان سلاله ابرار
عابد و باقر انه کلکراد

بلبل کلشن جنان مهدی
صاحب الامن والامان مهدی

کشته در کاعدونبذجه عشق
کسته درد عشق

دین اسلام مید هد دق دق

قال بالفلی کنت تراب
انجی نوح سفینه من غراب
ادنی کیف کان منی ذو دنی
سه ثبی بنا ثبتی ده ده
اچه اچه بلا ندر بس چه
کلمه یم باتمه اتش بدبدم مرهم
کور تمی نجتی کن بهجم
اچکی بنم دچلی ترکه
چشمیه طوطیه لبی ترکه
لفظ هندی بیت جامن الحق
بانجون قالبیم بد دد دالم
بو غزل باش ملیم دبن عالم
کچه کلمه چن قلی قاتی
تیکی قادیبی ترن ستاگ
غافر وطافی چرخ جانی
خون قل قول پدر تابی
بو جوابی تن جان من الحق
لفظ یونان هیبی بود صدق

چون بتوفیق خالق جبار
طوطی طبع گشت گوهر بار
ح حصار سخن از او برپاست
خ خلل که او جهان ز است
کفت توصیف جله هشت وچهار
بلبیت و دز حرف داد دین کفتار
د د معرفت چه بهی هناست
ذ ذات شریف او یکتاست
مبکنم هجو نقل دو کلی
که بو افراشت خیمه ذو دق
الف ای عارف خجسته لقا
ب بکو حمد ایزد دانا
ر رخ ذره من شوی وطن است
ز زانواع کلا کر دری چن است
ت تبارک خالق الاشیاء
ث ثنای احد کنم انشا
س سبز و سفید پا سمن است
ش شبیر خلا ابو الحسن است
ج جای سخن بود منطق
ص صد بار کفتم صدق

کاج ماج کچم کچی پلیق
جا جبی کاسی کرم ابیق
کاس پاسو انلی شن وی کاش
تیرقی کنس ترکی شن شاش
چن جن تاج هم بجم بلیبی
دردش سن سن بزنم ابیبی
کس کنه کاش جی بلاجی
ایران جلجی
فره طر
لفظ یمنا یکسیت یحو تعلق
ابن سخن از اسنه بنطق
ساسلا سیل سکسلا سوسا
کاس باش سل قلل موسا
مونیق
قل جاقیا سی مناجانی
مونیم مونیم شاتانی
قل جلا شوی شوسل سوسا
طرطر ابس طرح ملسوسا
بوسیا ابو لیا جاجانی
اسانیس سانی صوف نوزانی
ادری نکی بیت میزان صنجق
ابن سخن از بهوده بنطق

ض ضیاف دهم سخن خوانم
ط طریقت بود جانم
ن نباشد چه بکس مرغ
وا و دردم بجز تنا کو
ظ ظهور دش هیبی دانم
ع عاصی ضم بشیمانم
هم هد ابت اکر نو بجی
لا لام الف لا اله الا کو
غ غزل زحلی ندانم حق
ی یقینی اوست خالق بر حق
ف فخر و حجر و مسکینم
ق قند که بخود نمی بینم
مبکنم اضل ابو المجید
که شب نادر ابرود کشید
ک کلک سخن بکشیم
ل لب واکشوده می بینم
کفته جهت تم بیک
ابنی کفتم از کلام مجید
م مه ماه رخت نموده غرق
هند ام جلد دا درق بود دق

بو عقدنا الکار حساب
بالا خیری ذلک کان عنی جواب

در بیابان علم طی مسافت کرده‌ایم
فتح ره کرده‌ایم
درویش قبله ادب حاجت کرده‌ایم
نیت احرام حج دا فرض طاعت کرده‌ایم
طوف کوی کعبه دین دا از دل کرده‌ایم

سالها بود از خلال ابن مدعا منفی اسم
در بند توفیق پابوس نور منفی اسم
بهر این ارض کنه دار الشفا منفی اسم
شک شک مشق انجه دا منفی اسم

السلام ام
تو فیق فیض طاعت حق دهر است
هر کرد تو فیق ابن حرم انوبا است
کعبه اهل غیب ابن حرم انوبا است
بکطواف دیدن هفتاد حج اکبر است
خارجی باشد هر انکس ابن سخن منکر است
السلام الخ

السلام الخ بکلک ساختم
حرم اد دیونه همچو ان سبحی ساختم
نا طلاک قلبرا اکثیب خالص ساختم
سالها در دشت عصیان رخش همت تاختم
تا اکنون خود دا بانی دار الشفا انداختم
السلام الخ

زنانه بهو
بو دو انس صفا واقف
ابن سخن دا جب دیا واقف
بر بو حاضر بیا واقف
کر دی دا انبه با صفا واقف
نابوادن حاضر نبوی
بی نقط
در دو مار دا دو او
راه دارد و مسلم کو
تمکن اکرام مکس کو
صالح و لوط وال ادم
نادر ادیم بلفظشا نبطق

سوکر انعشق همچو هادم
هالکر کری حود شادم
سه ابه خالد راه ازادم
میه هر عشق بادیه ادم
ای کر کفتنی تو ابن سخن مغلق
کنک
شش ثق شکل خادر ذو المنن
خا خالق زمین و زمن
دا دانای دانش و علق
کر کیه کفتم جواب نوش نق
نادم در سخن دو نق

اندر این ده نحل اشک بیار اورده‌ایم
عارض بر کرد و چشم اشکبار اورده‌ایم
نخجان بو کف از بهر نثار اورده‌ایم
بهر تعظیمت درود بیشمار اورده‌ایم
السلام الخ
زائران در کهف دوی سیاه اورده‌اند
از وجود معصیت بار کناه اورده‌اند
ان خجالت اشک کلکون دا کواه اورده‌ایم
با شفیع المذنبین ابنجا پناه اورده‌ایم
السلام ایشهر یا الخ

ابجر بر ارض اقدس شافع روز جزا
مستعاب مادح شاه شهید کربلا
هست ... و بخشش دوا
در دو جرمشق دا بکف اندر دار ۲
کن قبول از زبان ... مصطفی
السلام یا دار ملک ایمان السلام
السلام ایشهر یا دار ملک ایمان السلام
السلام ای کعبه اهل خراسان السلام

جون نود اباب همه ده وجار
بابل ... کلزار
بنو حزین دنالد زار
کفش سح ... اظهار
مبر بند بر جر بد ماش البلق
السلام ای شهر یا دار ملک ایمان السلام
السلام ای کعبه اهل خراسان السلام
میر سند از بهر پابوسنت کنوز کرده راه
حلقی با بانک خرم کرد بلا از بار کناه
تا رها بر کف کرفته جون شب ظلمت سیاه
تا رها بر کف ... اورده‌اند اینجا پناه
بر اصیل ... اوردند
السلام ایشهر یا دار ملک ایمان السلام
السلام ای کعبه اهل خراسان السلام

كلسين

[illegible]

كلسين

[illegible]

كلسين

[illegible]

كلسين

[illegible]

كلسين

[illegible]

كلسين

[illegible]

سؤال بلبیت نه حروف

ا ز الف الله ب بر وصف پیغمبر اللّٰه بد
ت نولا بر علی ان ساقی کوثر اللّٰه بد

ث ثنا کعبهٔ م الله دو وصف سلطان بو اسن
ج جنت بو حسبی ان شافع محشر اللّٰه بد

ح حصار دین بود دین العبا یا الدین
خ خدا داده بباقر خالق داور اللّٰه بد

د دین جعفر الله دین ماکر دد رو
ذ ذولت موسی کاظم برادر شاه اللّٰه بد

ر رضا داده بجو سلطان علی موسی الرضا
ز زدن آدم ان تقی در حرم صدر محشر اللّٰه بد

س سبیل دین باشد نقی الله در کون
ش شفاعت کردن سلطان دین عسکر اللّٰه بد

ص صبر بهک هادی ماهر حق بود
ض ضرب بد ذو الفقار شو بر بر منکر اللّٰه بد

ط طریق طیبین و طاهرین الله در کون
ظ ظفر اندر ذو الفقار خواجه قنبر اللّٰه بد

ع عالم هر دو ان شاه در عشق بود
غ غنچه بهر عشق حیدر صفدر بود

ف فتوح فاتح هر بابها باشد علی
ق قد د و نجف او چون کوهر اللّٰه بد

ک کما مد کنت کنزا ابو وصف مرتضی
ل لعنت بر عدو دوری جف شکر اللّٰه بد

م مدام علی شمر بن بود ان ملجم
ن نهان باشد سعی در ذکر پیغمبر اللّٰه بد

و او و الی و لایت شاه مردان بیی
ه هم اباشد بود الله در کوثر اللّٰه بد

لا الف لا سیف در ثنا علی حق گفته است
ی یقین کامل جمل حیدر کشته از داود

مغنی هر جا ده رفتی خیر هر هفت خلد
دادرهم رشن جهان اعظم ابی المؤمنین

عالم علم سلوک شهسوار او کشف
ناصر حق نفس پیغمبر امیر المؤمنین

مفصل تنزیل دلیل مرکز اسرار غیب
مطلع تبلیغ شاه مظهر الله جلی

صورت معنی قرآن باعث ایجاد داد
سر اصل نسل آدم نفس خیر المرسلین

السلام ای آفتاب خورشید رب العالمین
اسم اعظم ای تابان آفتاب داد دین

صاحب بو قوت با الله آفتاب انما
قرة العین لعمرک ناز شی دوح الامین

در جهان از رخ حشمت چون جهان در جهان
در زمین ان در رخ اسما بر زمین

انکه بد احسن خدا اهل رسول الله بود
گر کسی هناش باشد هم رسول الله بود

از عطا دست نیاش تو در یا سنفیض چینی
در ریاض نزهت طبع تو روضه خوب تر

در ریاض نزهت طبع تو در زعفران تا کنون
نقش بند کاف و نون از دو رخسار تو نقش چینی

تا کشیدن چون مصور رخسار تو نقش
تا کشیدن ان ز مان مهد تا پا یا بان عمر

بر شاه حق ز نور حرف کرام الکاتبین
شل تو چون شبر یزد در هم حال المحال
در بود مکین نر الاجنه العالمین

نعت شریف

ای معظم کعبه اصل ایمان مصطفی
قبله دین بنا دین جان جهان مصطفی

از نفوذ گوهر معنی لب شد در جهان مصطفی
تا نها دی لب بصورت در جهان

تا نها دی لب غنچه از نرگس
ای با سلف ان بعد از ان مصطفی
تا نهاده پا نهادی در مکان مصطفی

تا سپهر شرع اذ ابر نور شد هم کن بیانت
اذ تو روشن نو نور در اسمان مصطفی

دهر و عالم تحفه ذات بو قواه
در زمین بوس در زینه بر اسمان مصطفی

لاف ثنا سی و دین حضرت نبی آدم ذات مصطفی
ای ثنا خوان تو از زبان کر جلیسی

بیعت از ان برسبب در یاد کرد فتح الباب او
نا نه ما در دو زاید نصرت بو سینا مصطفی

عرض حاجت بر تو حاجت نیست میدانی
حال اخلاص من اندر دل عیان مصطفی

تاره ما ذات صفات ذاتی
ان بیا خلعت بر بالای صفات مصطفی
در نبیل بنو در ان الانبیا مصطفی

منت خلقم بجان او در لطف کن بر ما
وار ها ان منت خلقم بجان مصطفی

کر چه در عالم بر اقبال تو شاه کرد دم
انچه حسان کرد در دو جهان مصطفی

دو رخ جنت بر شباب ایکم جان از دو سن
در منت جان بهر یک نظر کن سوی من

دفعی با لا امکان صورت ثنا مکن است
در بود مکین بود قدر نوان مصطفی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زشعوری که نفهمم علامتی از وجود
نه خبر که کیم نه فرق غیبی و شهود
هر کسی دیگر ملامتکنان میگذرد
چشم مستش هر نفس سر و جان میگذرد

بکجا بودم از این پیش و در دین ره بود
از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود
جز نگاه بابی کاه بان میگذرد
بادب این کلبسکه از بود و نبود میگذرد

بکجا میروی آخر بنما وطنم
تا چه شخصی که سخن میکند اندر دهنم

مطرب این چه سر و کرشمه باز دهم
اسباب در نظر اصل که پر پرو وا زدهم
لازم نیست که شرط ذکر اشنا شی
هم نالرزادم در نوا اشناسی

استاده سه صفت تا که شهباز دهم
ز رخو دامت بودم که بخود باز دهم
نتوانی که مرا ازمن و ما بشناسی
بشکلم غالب تن تا تو مرا بشناسی

هر که اورده مرا باز برد بر وطنم
تا بسنم زاغ و زغن طوطی شکرشکنم

مرغ منم از چه دم نیم از عالم خاک
زانشیا علوی نیم از عالم خاک
ای خوش آن دم که بابد نظر منتظر دوست
ای خوش آن جمعه که سودای تو بود بر سر دوست

کاشتنا از بر هوم نیم از عالم خاک
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک
می بود بلبل جانم بهوای بر دوست
وقت آنست که پرو از کنم بر سر دوست

چند روزی قفسی ساخته اند بدنم
بهوای سر کویش بزنم بال و پرم

چون لعل فلک رعنا تو از خشت مرا
چند روز بیا با علم تا خفت مرا
یار از آب در خانه انشاه بیدل
یار ابحب نگاهی سی راه بیدل

از ازل تا ابد دیده و تنشا ختن مرا
مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساختن مرا
یار اده برانجا کجا نگاه بیدل
یار ابر دو غمخانه انشاه بیدل

تا چه بوده است مراد وی از این ساختنم
کز خداوند من از انجا هم انجا سفکنم

ریخت دمی صاحب نظران میکرم
هر دم دور طلب زنده دلان میکرم
امیرخسی تکلیفی
ایچ شهد نشاط نام بجلالش انداز
صوفه نطامی تن
نیست کسی بکمال تو
دو جهان شد محو جمال تو

نکران بر رخ هر پری رو میکرم
بنوالای علی کرد جهان میکرم
منعجب بجلال تو
شغلم بجمال تو

تا کرد سر تا تون و کرد و زو کشتم
مغشکم ز نوال تو
بجلالت نوال تو

از دو نیند دل جو که بما ننمایند
یاد که از سلسله موی بما ننمایند
نفس تر سر سب تن تو
نعمت نجال باغ تن تو

چه شفا از دو که کوی بما ننمایند
شمس نیر تو اکبر که بما ننماند
نعمت سپهر حشمت و شوکتی
نعمت جهان عدل و مروتی

من همین قالب افسرده بهم پیشکم
تو تو امام منه هیب و دود
بنود یکی چه بلال تو

تو مناره مکرم وزنمی
تو صفا و مروه حرم معظمی
تو حبیب خالق اکبری
تو مدار چرخ نه دوری
هم اولیا و هم انبیایی
هم اولیا هم شفیعی

تو حیات عالم و آدمی
تو خلق فیض دمادمی
تو نیان کنبد اخضری
تو سکوت تو دما بی
هم غایبان هم سالکی
هم طبیبی هم طاهری

تو ظهور عیسی مریمی
بنود بدهر زوال تو
تخداخد امصطفی ری
بدلم امید وصال تو
هم اولیبی هم اخرین
شده معتکف بجلال تو

ده عاقبت ره کوی تو
دل خلق زنده ببوی تو
نعمت بیمی بخدا تا
نعمت شفیع روز جزا
حیدر عشق نو لعل از دی
تو بوابر صلا زدی

هر دو بدو عاشق شوی تو
سر دو همه و الهی تو
شده باقی از تو بقا تا
شده فانی از تو فنا تا
نعمت فخر بی خدا زدی
تو در زمین بعرش علا زدی

شده مسند عاشق موی تو
جبشی سنت بنده خال تو
تو بنا نموده بنا تا
بنود بدهر همال تو
ز کجا بر ببین بکجا زدی
چه بلند دعته خیال تو

تحسین دهد چه بار تو
چرکشید ابر بلا عنان
علی اردن نوان جگرکشند
نکنند بغیر نو تو
هم تشنه به هم جان تشان
هم ماوه هم نو بود
علی اردن خدا اسرو جا کنند
نکنند بغیر کرفنک تو
بخصوص هی سعی بی زبان
کبود فرو نهال تو
بنود شفیع قیامتش
احد بجز تو وال تو
علی اردن مدیح و ثنا کنند
نکنند بغیر ثنای تو
علی اردن طمع بعطا کنند
نکنند بغیر عطای تو
بل لسی جنالی اگر بود
بنود بغیر جنال تو

خود ئیند زمین و اسمان تو اصلوات
انا باعث ایجاد جهان تو اصلوات
ابشعه جمهور زدن جان انکار بکو
بکر ... خلیل الله ... اصلوات

صلوات

هر دفتر جمله انبیا را صلوات
پیغمبر مرسل خدا را صلوات
بر عارض بو نور درسول ملک
یعنی که جمال مصطفی را صلوات

نوبهار گلشن و گلستان
نو صفا سنبل و ضیمران
دز بین شتاب چه بر ابمان
ملکو نا جبر و بنان
هم لامکان و بکلی نو
هم اسمان و زمین نو
نو نوا بلبل خوش ننا
دنوس و خرم و چاره
هم نر کو هم فتح خان
هم بر بکف هم جان فشا
هم خاتمند و بکلی نو
شد بر مثال و فن نو
دنو شاه لاله و ارغوان
دبو ون و ظهور و شمال نو
هم نام بلند نو زبان
هم محو جمال و جلال نو
مجلا خدا ... نو
شده عرش هیف نوال نو
هم بسند جانت ... کنی
هم بعل و دز ... کنی
نو جناب خلق و ... من
نور باش و کلش ... من
نو نهال ... دعی
نو طراز طارم ...
چه جلاله ... کنی
هم سنند و عنبر ... کنی
ز نو شد سر ... من
نو شفیع نامه ... من
نو صبر عالم ...
نو دلانی نو بنو
نو جهان ذکر کنی
شده شبر کبر غزال نو
نو کبی کون ... کنی
من وز بو سایه بال نو
منجم ... ابنی
من و فکر ذکر مقال نو

نو خلیل جنات صبو داد
نو ز ... جن بر ... داد
بر بوف جان تشنه نو
شده عرش منزل نو
بعطاد ... نو
بعطاد ... نو
نو نعیب کاه حضور داد
نو بیم ... داد
هم مست نرکس مست نو
هم انفاد ... نو
ابنیس ... نو
بجاد ... نو
نو مسیح ... داد
هم عزت ... نوال نو
شده هستی هم هست نو
مجلا شد اتصال نو
به بلا کشان مقیم نو
شد خود ... ملال نو
نوهمان سایه انس ...
نو سپهر و مهر و اختر ...
نوبار جلیع دعی
نو جلاله ادن ...
برنو ... من
بر ... دل ...
نو فلم نو لوحی ... شی
نو بهشت ... شی
نو برباد حکم ... دعی
نو نیا و سود ... دعی
جبر ... دل
هم ... هم ...
نو هواد ... شی
بعقد ... جلال نو
نو خود طول زمانی
شب فدر ... جلال نو
کردستی ... کف
جبر ... رجا
ل نو

بر خواجه کاینات بعد صلوات
بر دیم ... احمد صلوات
یک ... مصطفی صلوات
بیغ ختم انبیا صلوات
بو هر سر خلیفه ...
بر هر ... صلوات
بر سولان کبریا صلوات
با نامان ... اصلوات
بر صاحب منبر رسالت صلوات
بر نور رخ شاه ولایت صلوات
بجد شفیع ما صلوات
بحق شیر ... یزدان
شهسوار معارک ...
بانام ... ابنی
بر شافع عرصه قیامت صلوات
بکر ... مکان
صاحب دلدل ...
درویش خلیل بی بضاعت ...
بر آل رسول با عبادت صلوات
بر هان شاه اولیا صلوات

بانکی کن بی زهرا و علی انی صلوات
مصطفی شه والشمس و الضحی صلوات
طلیبم بزم وصال شد محمد عربی
مدام ورد دعا شد محمد عربی

باد اسم ... شاه قل کفی صلوات
بشاه صدر نشین صف جزا صلوات
بقد و قامت رعنا مصطفی صلوات
بزلف بوشکی شاه اولیا صلوات

بورج بادشاه انبیا صلوات
بکوهم ازدل و جان صبح و مسا صلوات
علی ولی خدا و وصی پیغمبر
علیست شوهر زهرا و داماد پیغمبر

بقد و قامت رعنا مصطفی صلوات
بزلف بوشکی شاه اولیا صلوات
علیست ساقی کوثر
علیست صاحب دلدل و ذوالفقار

حبیب خالق ... محمد عربی
رسول هر دو سرا ... محمد عربی
مدام ورد دعا ... ناجش
بقد و قامت رعنا مصطفی صلوات
والسلام

یاد بود خیر رسول مجید
انکه بود باطش ... ناهید
حبشی علی امام شهید
انغریب قتیل آل یزید

کشته نازل با مرحمت و جید
انفر طلعت برج خورشید
جرعه شهد شهادت نوشید
انکه ... شبلی

برج سید النسا صلوات
بشه سر زنی جدا صلوات

بر حسن جرعه نوش زهر الم
طوطی سر بهشت ...
نبه رنگ ... سجاد
نور معبود دین و ... عباد

زبده زمرهٔ بنی آدم
قبله دین ...
آفتاب سپهر و ماه مراد
کوکب برج عالم ایجاد

بچراغ ره حق صلوات
بکل باغ کربلا صلوات

بکمال محمد باقر
زبده برکزیده داور
بغل سرو و نهال هادی
انکه ... ارادی

جعفر صادق جبین مبین
موسی کاظم ...
از ظهور دین ...
... ذره ...

برج هر سه ... صلوات
باز بر حجت خدا صلوات

با امام تقی علی رضا
انغریب شهید زهر جفا
هم نقی و نقی امام هدا
عسکری ... اهل دعا

... انجام
... نامم
سید ... اختیار
... صبح ...

با امامان رهنما صلوات
که بر ضیاء مصطفی صلوات

کاحد بقد زهرا بلی حسن باشد
شه کرام حسن خلق او حسن باشد
بکفت حضرت جبریل بو ... باشد
بکوهم ازدل و جان تا ...

علی بکفت که او باد کار من باشد
امام کل خلایق نبی زمن باشد
بقد و قامت رعنا مصطفی صلوات
بزلف بوشکی شاه اولیا صلوات

بقد و قامتش ...
خدا بکفت حسین ... باشد
رسول هر دو سرا ... باشد
صلوات نامه ... تمام

علی بکفت ... باشد
بکفت حضرت زهرا ... باشد
... نوشید ... جان
... نور ...
خواهی که شود شفیع ...

برکو بی ای نامرتاق خلعت برندی ز... سنبلستان (...)

[illegible]

را نمکان کشتم سر تا جانب ... دوا
بیغم غم تبلدم چه جنت با صفا و ...

پیلاک برشاخ گل ... [illegible]
رز کوی ... [illegible]

پیش نغم جنک ندیم ... [illegible]
... [illegible]

چون نظم ما خلق سرو گلشن [illegible]
نقل راتو سبلم ور دادم ... [illegible]

با دو کوهم از جیح و ستاده ... [illegible]
جگر باراز نبود خال ... [illegible]

... [illegible] بکان
... [illegible]

یا الهی خود ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]

کی نصیب دو ستا ... [illegible]
هم بخفیم هر کرامم شهید شاه و رضا

در ایام مراجعت از مشهد

... [illegible] سنبل شاه و رضا
... [illegible]

دیو ... [illegible]
... [illegible]

بود خال ... [illegible]
... [illegible]

یا نهادم چون ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]

عشق ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

برعارض تو زلف احمد صلوة
بر شوخی دو خط محمد صلوة

... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]

ای ... [illegible]
... [illegible]

برعارض نو زلف احمد صلوة
بر شوخی دو خط محمد صلوة

... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]

برعارض تو زلف احمد صلوة
بر شوخی دو خط محمد صلوة

احوال ... [illegible]
... [illegible]

برعارض نو زلف احمد صلوة
بر شوخی دو خط محمد صلوة

... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]

برعارض نو زلف احمد صلوة
بر شوخی دو خط محمد صلوة

در بیان مراجعت

ما سلام از روضه شاه رضا آورده‌ایم
ما سلام از آستان معجز نما آورده‌ایم

ما سلام از اصفیا از قبله‌گاه امام
از برای صوفیان با صفا آورده‌ایم

ما سلام از حضرت شاه خراسان غریب
از برای شیعیان با وفا آورده‌ایم

ما سلام از گنبد پر نور صحن آن نجف
بهر یاران سبحه آب طلا آورده‌ایم

ما سلام از سبز ساداتی انعام
از برای مؤمنان پارسا آورده‌ایم

ما سلام از آستان پادشاه عبد العظیم
از برای آشنایان مصطفی آورده‌ایم

ما سلام از حافظان و قاریان در کهش
از برای دوستان نجفی آورده‌ایم

ما سلام از روضه معصومه ... زمان
بهر سلطان ولایت پی دعا آورده‌ایم

ما سلام از پادشاه اعظم الشان دین
از برای خاطر شاه وکیل آورده‌ایم

کام دل یافته‌ایم از حرم ...
چونکه سکندر ... آب بقای

ما سلام از چشمه ... از هر سر منزلی
از طریق ... از بهر شما آورده‌ایم

کرده‌ایم جا بجا ... در انجا خاکی
ما از آن مشهد پر نور و ضیائی

انجا بلی ما غبار از در شاه رضا
از برای ... طلا آورده‌ایم

... در درگاه ملک شاه امام ضامن
... در دل سلام ... دعا ... ایم

ابیات ... در اثنای ...

ما کز اندر روضه پر نور رضائی ... ایم
از در صاحب سر طوف طلائی ... ایم

نور باران ... حرم ... دیده‌ایم
همچو بلبل هم ... نوا ... ایم

چون خلیلی هم از صدق زبان کرده‌ایم
ما از آن در روضه ... شمائی ایم

با تن زار و ضعیف از کرد اندر دیر بیم
تحفه دیگر ندادیم جز دگر راه حزین

پرسیم از استان قبله دنیا و دین
انکه باشد قبله هفتم امام مستبین

گر قبول افتد بر نزد عارفان از در صدق
در خصف داخل شد ... نجف اهل دین

ارشد اولاد موسی شاه ... هفتمین
واقف اسرار هر باب پادشاه

آداب راه سفر

وقت نماز شد کر ... درگاه ... زبان
باید نهاد دو گاه اطاعت ...

پرسیم از روضه ... سر این کر شرف
میکند فراش درگاه او روح الامین

راه زیارت ... نماید اهتمام
بهر نماز خویش کر ... سرافراز

هر کس کرده در نماز کند ...
سود دیده ... از ان ...

از پی ... داب باید فرود آورید
بهر ... داب باید فرود آورید

هر که نماز کشته ... بحکم شرع
باید ... جانب حجاز

منزل آسایش است وقت غنودن ...
... آفتاب باید فرود آورید

باید فرود آمد و کردن نماز ادا
تا رخ ... جانب منزل ... از نماز

هست ... موضع امان و ربح
از پی آرام و خواب باید فرود آورید

ناظر ... سخن کند از قول حق بیان
هستی اگر ز اهل حقیقت ... مجاز

... در دغل ... افتاد اشرار ...
بی قلق و اضطراب باید فرود آورید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر کس ز صدق زایر شاه رضاستی
راضی از او رسول خدا و خداستی

[illegible] حدیث با اسناد معتبر
در [illegible] و خصال [illegible] امالی

چون نور چشم حضرت خیر النساستی
[illegible]

[illegible] زمین [illegible]
[illegible]

خواهی اگر [illegible] فضیلت کوه طوس
[illegible] کرسد [illegible] طوس

[illegible] طواف مرقدش از کعبه [illegible]
[illegible]

[illegible] علم [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] طوس
[illegible]

[illegible] شد [illegible]
[illegible]

در مدح شه

شاه رضا [illegible] بود در [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]

[illegible] بهشت [illegible] شاه طوس
[illegible]

ما ز پابوس شهنشاه رضا [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

باشد بهشت منزل صاحب [illegible] طوس
[illegible]

ما ز پابوس شهنشاه رضا [illegible]

گاه در راه [illegible] ابرار شدیم
چون سگ کهف در پی اخیار شدیم

چون قدم در [illegible] شهنشاه رضا [illegible]
بوسه دادیم و بر آن [illegible]

[illegible] شدیم
جانب طوس دو پا در [illegible] شدیم

اشک شوق از دل [illegible]
بعد از آن جانب [illegible]

ما ز پابوس شهنشاه رضا [illegible]
ما ز پابوس شهنشاه رضا [illegible]

ره بریدیم بتوفیق خداوند [illegible]
چون [illegible]

چون رسیدیم [illegible] نگاه
گنبد شاه رضا گشت نمودار [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
لب گشودیم [illegible]

ما ز پابوس شهنشاه رضا [illegible]
ما ز پابوس شهنشاه رضا [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ما ز پابوس شهنشاه رضا [illegible]
ما ز پابوس [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ما ز پابوس [illegible]
ما ز پابوس [illegible]

[illegible]

ور دهر تا ... دل شکسته ام
با صد شعف بدوش سفر بار بسته ام

وارم امید ... [illegible]

بالله ... خود نگاه کن
... در دنیا مکن

... از شعف در دیده کن
... علم از ... کن

آواز ... [illegible]
... نو بهار

راهیست در ... [illegible]
با ... [illegible]

بر حال خود ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

دیدن او اندر درجه انکینه پر نور و ضیا
همره قافله باشد و رفتن خوش باشد
کاظمین رفتن از بهر طواف موسی
اندرین مرحله با صدق و صفا خوش باشد
شعبان بهر حسینی دیده گریان دارم
میروم با همره نیکا خوش باشد
دوشنبان محمل این راه به بینم زدنا
سوی شاه نجف شیر خدا خوش باشد

درامد

دوشنبه شد کربلا با چشم گریان کرده ایم
عزم این ره جمله با حال پریشان کرده ایم
سالها اندر هوای روضه شاه نجف بوده ایم ما
دوشنبان عزم طواف شاه مردان کرده ایم
مدتی بودیم در طواف کشتگان
بی بیا شیعها که ما یاد نجف کرده ایم
ما حلقه خاشیم از جمله اهل وطن
کار خود را با تمام خلق یکسان کرده ایم

در سر کوی حسین بن علی از صدق دل
جان خود را همچو اسمعیل قربان کرده ایم
حرص دنیا بود مانع تا بحال ابد سنان
دو نفس خوش بر اکنون بزیارت کرده ایم
از برای روضه پر نور شاه تشنه لب
مشکل این راه را بر خویش آسان کرده ایم
سیل اشک از چشم ما بسکه میبرد بموج
دامن خود را ز خون دل گلستان کرده ایم
چشم ما روشن گشت و روشن از غبار کربلا
تا که خاک کربلا را کحل چشمان کرده ایم
همت راه نجف کردیم خضر راه ما
چون سکندر در سوی آب حیوان کرده ایم
لیلی محمل نشین ماست ابو تراب نجف
در چه مجنون ما ز شوق فیش در بیابان کرده ایم

درامد

قصد پا بوس امام اولیا داریم ما
در بر راه کعبه اهل وفا داریم ما
در طلب دل در بر بدم از شوق امیر المؤمنین
عزم طوف مرقدان نقد وفا داریم ما

باد فردوس میبرد در خاطر ما نکند رد
درد دل را سوی آن جنت سرا داریم ما
چون نشود سنبل از بهر نثار مرقدش
نقد جان بر کف صدق و صفا داریم ما
می نماید سرکشی هر لحظه چون شیله و ماه
ذره خاک کراندر نظر یاد داریم
بهر زینت دادن افلاک عرش کبریا
گرد راه خویشتن را در هوا داریم
چون با خلاص بیم زوار امیر المؤمنین
این شرافت را از آنجا ادعا داریم ما
دور نه کرد در نامه اعمال ما ما بنگرید
بیحد و مر هر یکی جرم و خطا داریم ما
هر کرا میل دخانت هست خوش باشد باد
خدمتش را هم ز جان و دل رضا داریم ما
بلبلم و سامان رفیقانم بس بس یا
تکیه بر امداد شاه لافتی داریم ما
زاد راهی بر تمیل داریم اندرین سفر
خون دل خوردن بجان زاد داریم

نیست ما را مشکل اب گرچه ما را باک نیست
زانکه داریم اب جوی دیده ها داریم ما
ما ضعیفان رکب اخلاص ار دین کرده ایم
از توکل جمله در کف عصا داریم ما
بهر دفع فتنه اشرار قطاع الطریق
جان سنان شمشیر برده ماداریم ما
نیست ما را نخبان گرچه از اهل طمع
لیک از ایشان دعای مستجاب داریم ما
در سپاها نیم اما از کرامتها خفی
در تن خود را در جوارش التجا داریم ما
دل خوش مبادا ابراهیم ما در زحل
چون شفیعی چون علی مرتضی داریم ما

درامد

شعبان عزم طواف کربلا داریم ما
خاطر محزون و چشم پر بکا داریم ما
هست بر سر شوق ادراک زمین بوس حسین
بو ضریحش روی مالیدن رجا داریم ما
داغ دل را دادها کردیم از دست وطن
اندر روضه راحت فزا داریم ما

کرده ایم از مال و از فرزند و زن قطع نظر
دیده را بر در که آن مقتدا داریم ما
خسته و بیمار عصیانیم محتاج شفا
قصد استشفا از آن خاک شفا داریم ما
همچو بلبل گرد طرف گل کنند افغان
صد هزاران ناله ها بانوا داریم ما
جای عیش و شادی از آن بر انگشتانیم
پای تا سر بر تن رخت عزا داریم ما
چون بیاد آریم آن طوفان ظلم کوفیان
خون نشانی را غرق در بحر بلا داریم ما

حال احوال علی اکبر چه مرا ید بیاد
آه و زاری از غم آن مبتلا داریم ما
بهر طوف مرقد پر نور عباس علی
اشتیاق بیحد و بی منتها داریم ما
شوق ادراک حضور قاسم حسن نصیب
تلبستم نقل و دردم ... نا کجا داریم ما
داغ شوق خاک بوس جمع انصار حسین
بهر هر یک بر دل بریان جدا داریم ما
همچو قبله در بسوی بارگاه کاظمین
از سر اخلاص هر صبح و مسا داریم ما

نیز بخشانیم و کشف ظلمت عصیان امید
زان در و شمع دو دو ما مصطفی داریم ما

در راحل

ما بدل احرام درگاه شهید نا کرده ایم
ارزوی عتبه بوسی امان نا کرده ایم
ما سر خود را درین وادی بعین قدمها
فرش راه زائران از بحر احسان کرده ایم
بسته ایم دل را بپای نافها همچو جرس
در بیابان روز و شب ناله و افغان
از حوادثهای دوران و جفاهای فلک
ما توکل بر جناب حق سبحان کرده ایم

محفل اشک تا به تا افزا نشینیم ما
قبله خود را آستان شاه مردان کرده ایم
دیده ها قبله ما چون هست بر شاه نجف
زیب بشارت منظر بنیاد عصیان کرده ایم
مرده اگر نکهت ... طالب فرات
مرغ جان را طالب آن آب حیوان کرده ایم
در تمنا شوق پابوس شهید با جفا
سیل خون از دیده ها خود بدامان کرده ایم

پشت ما در ماتم شاه شهید تشنگان
درّه او چون چه اسماعیل قربان کرده ایم
طوف کوی موسی کاظم حل مشکل کنید
در قبله پاک تقی محراب ایمان کرده ایم
ما زیارت نامه را جمله از بر کرده ایم
چون هوای روضه ... عمران کرده ایم
در محیط دیده ها داریم صف در نجف
هم نشینی چونکه ما عمری بمهدی کرده ایم
دست ما بر دامن پاک تو عسکر بسته
حاجت خود را تمام عرض ایشان کرده ایم

ما غبار بارگاه مهدی صاحب زمان
چون خلیلی طوطیا چشم گریان کرده ایم

مخمس

کرده ام دیگر هوای بوستان کربلا
رو به راه ... یکسر دوستان کربلا
ای به طوف قبر و کشتگان کربلا
هر زمان ... باد تشنگان کربلا
خون دل بارید بر سر و روان کربلا

تشنه لب سر داده در راه رضا کردگار
تا شفیع امت عاصی شود روز شمار
یک زمان شفیع باش ابن بن هو شبار
یک حدیثی از من مسکین زار کوش دار
از کلام جعفر صادق بشان کربلا
هست مروی آنکه بر بسته از آن دار الحساب
کای مرحوم از کلامش حکمت فصل الخطاب
اجر زوار حسین چون هست در روز حساب
خون ز چشم گوهر افشان ما مانند سحاب
گفت بشنو اینک از وصف بیان کربلا

هر که از بهر زیارت میکند عزم سفر
بند دل از شوق و از ادن ... این ... سفر
امر فرماید ملایک را خدای دادگر
تا کنندش پاسبان از بلاها و خطر
هر کش تا دار الامان کربلا
از زیارت چونکه فارغ کرد و در طوف قبور
در ذکر فارغ شود از لطف خلاق غفور
ثبت نامش اند صفحه دیوان نور
در بهشت عدن کرد صاحب قصور
در پناه خسرو صاحب قران کربلا

هر که باشد در پناه شیعهٔ اثنا عشر
تکر زاد در توشه بابل کرد و رفتن در رواه

خیزد و از جا رود در هر مه و ماهم سفر
عاصیان را نیست غیر از کربلا جا و پناه

تا برود زحش سالم ماند از خوف و خطر
جرم یکشب و نکرده فکر از روز سیاه

هم بجنت باشدش در سایهٔ طوبی مقر
گر عمل پرسند و سود نبودن از مال و جاه

نزد شاه تشنه لب گلگون عذار کربلا
دوش خود کن سوی شاه تاجدار کربلا

ای شهنشاهی که از نور خدا زاده جلیل
هر که زوار حسین باشد بحشر خرسندی است

مهد جنبانش بد از اشرافت جبرئیل
در پناه او بغیر و بس بر این منزلت است

در زمین کربلا از بهر امت شد قتیل
بی نصیب از درکه زوت ابرو دلالت است

تا نباشد در میانش در صف محشر ذلیل
نخل اعمال نکوش بر بر دو بیجا حاصل است

ملجأ عالم ملاذ و افتخار کربلا
باغ جنت بلکه گلزار از لاله زار کربلا

چون کند الشخص زایر قصد ملک خویشتن
در حق شیعه اغلب بلکه ابدال از حق قدیم

بر رساند اغلب بر عرض حق ذو المنن
کان شمار اباد در دو کما اجر عظیم

گر رود این بندهٔ مؤمن کنون سوی وطن
در سرا زایر سبط نبی باید مقیم

خیر خیر نعال گویند ای ارواح پاکیزه تن
جملگی باشید تا کرد و جنان او عدیم

بعد تقبیل تراب آستان کربلا
روح او ما وا کند در اشتیاق کربلا

هر زایری بنده با بد بود ناتنگ حال
چون کند از دیر زیارت سوی عقبا انتقال

تا رساند بشر بسوی خانه و اهل و عیال
چشم پوشد از جهان گوید خدای ذوالجلال

مینماید با ملایک امر حق را امتثال
کای ملایک بندهٔ ما از عذاب خبث و وبال

تا بسوی خانه آید زایر نیکو مآل
روح شد ساکن جنات در دار وصال

چون بسوی منزل آید کاروان کربلا
کشته جانان در حریم میزبان کربلا

هر که در راه زیارت صرف سازد یک درم
بی تکلف این سخن را جمله ارباب بس

اجرش افزون تر بود از حاجی بیت الحرام
ثبت کردند و نکرده منکری از هیچ کس

بلکه با یک حج برابر گشته اجر هر قدم
ای منافق گر زمن باور نداری این خبر

کاندرین ره بنده بردارد زاندوه و الم
در جلا و محو و تهذیب و کاکن نظر

نیست استبعادی از انجاز کار کربلا
تا شوی واقف تو از اسرار کار کربلا

کفت پیغمبر که چون یکجا از جهان من
تا بکی در خانه باشی از پی جمع مال

باشد بر نزد ذو المنن
دل پر از وسواس و دور از اهل و عیال

اجر زوار حسین کردان فخر زمن
در حرام از عقاب و در حلال از عتاب

نیست استبعاد در آن کردان فخر زمن
در جهان بر مال و اولاد و عیال

تا بیک صد بر این کلام لا و لن

اجر هر مؤمن که آید در مزار کربلا
دو کن بسوی شهریار کربلا

بر سر فرش ثنا شیدا ز روح جنت مقام
ناظر ارشد ناتوان و بیفکند ز رجب

جمله در تسبیح و در تهلیل و در تکبیر سلام
باشد از جرم و کند و خالق منیر

مینویسم اجر اعمال شما را بالتمام
جز علی و آل نبود از برایش وسیله

از برای زایر پادشاه تشنه کام
حق و ثنای مصطفی از حق طلب

سبط پیغمبر پناه بیکسان کربلا
سازد خویش به نزد میهمان کربلا

تخشیع کربلا

وصف دشت کربلا در حیز نقش نیست
کرده ام اید و سیناغ عزم دیار کربلا

پایه عقل خرد را مایه نحریر نیست
تا کنم جان را نثار شهریار کربلا

زین سخنها از برای غافلان تاثیر نیست
بر سر ابلد خار خار کربلا

زانکه نزد اهل معنی در جهان تغییر نیست
است برجانم شرار کربلا

نوجوان کربلا
چون کنم تکرار در وصف شمار کربلا

هر کس که جانم رضا کربلا است
در روز قیامتش حساب آسان است
باشد خط غفران بکف تعزیه دار
فردوس برین جای عزاداران است

ای محبان ما بپابوس شهیدان میرویم
سر برهنه پا برهنه دیده گریان میرویم
از برای شاه مظلومان حسین لب تشنه گردیده‌ایم
در براه کربلا چون سیل جوشان
از خدا خواهم طواف مرقد شاه شهید
روز و شب بهر حسین ما سینه کوبان میرویم

لبیکه دارم اشتیاق روضه شاه نجف
روز و شب پیوسته ما چون ابر گریان دیده‌ایم
ای خدا ما را رسان در کربلای کشتگان
اینست ما با آه و افغان میرویم

درامد

نصیبم شد دگر زوار راه کربلا باشم
ثواب آنکه من زوار کربلا باشم
نصیبم شد دگر تا دم ... باشم
که مداح حسین ابن علی آل العبا باشم

بکند در کر رفعت شانت زحشمت کیان
برخورد در کرباج وانبوه نبض بکاخ کهکشان
گر بکند روم و چین و کشور هند و ستان
سکن و جای تو باشد آخر بیابان
منزل جای تو سلامت شد دیار کربلا
گر خشت پوشش آلت باشد از نان جوین
گر تو را باشد کرامت خاک کربلا کرد
ذود بشتاب در واشو جانب ... غمی
تا ز احوال تو باشد ... خاطر
ای خوش آنکه گشته ساکن در دیار کربلا

هر که باشد همچه ناظر غرق در یاد گناه
باید ش بودن بیش شاه مظلومان پناه
تا شود در روز محشر انجا ... خاه
زانکه باشد بر شفیعان ... پادشاه
مایه غفران ماشد شهریار کربلا

درامد

ما بلبلان روضه گلزار کربلا
لبیم با هزار شعف بار کربلا
سرها بکف گرفته خریدار کربلا
خوش ابجاعت زوار کربلا
طوف مزار غافله سالار کربلا

نصیبم شد بهر منزل خلیل الله کشم از دل
کمینه خادم چادم چاوش راه کربلا باشم
نصیبم کرد در صحن سر شاه مظلومان باشم
عزادار حسین ... بود رحش خلد
نصیبم شد که یکباره کرد در روضه عباس
سر و سینه زنان با چشم تر من در عزا باشم
نصیبم شد دم در خیمه گاه منزل قاسم
در چشم بریکا خون فشان بر ظلم یاد
...

درامد

ما کرده‌ایم نیت ... محشر کرده‌ایم
گلفروش ... زان احمر کرده‌ایم
محمل اشید خود را ... زین کرده‌ایم
روبسوی کربلا با دیده تر کرده‌ایم
از لباس معصیت عار شد ... لطف
جام عفو خدا بر جسم ... کرده‌ایم
خون دل از دیده ریزیم از عشق حسین
دیده را ابرار ... کرده‌ایم

لبیم بار نازن خانه وطن
دارم در دیر وصل سلطان ابن الحسن
هر کز کسی نگشته ... کام جو چمن
حاجی طواف کند از زو چمن
طوف مزار غافله سالار کربلا

ما بجی ما زار سینه نامه ... بلبل
دارم در دیار کر استاد ... بلبل
خواهی شراب کوثر و تسنیم و سلسبیل
رو کن ... مرقد شاه ... جلیل
طوف مزار غافله سالار کربلا

دیگر ... کعبه مقصود بپرس ... سنت
شعرم به بحر فکر چه ماهی شناور ...
عمر ... دیگر اشید ... سنت
حقا که با ثواب ... چو ابر ...
طوف مزار غافله سالار کربلا

کی باشد آنکه دیده محنت نصیب ما
افتد در آن دیار ... حبیب ما
دیگر نمانده طاقت و صبر شکیب ما
مومن اشید ... نصیب ما
طوف مزار غافله سالار کربلا

[illegible]

دردا [illegible]

[illegible]

هر [illegible]

[illegible]

جانی [illegible]

تا بکی چون ماکیان تشم هی خون جکر
از برای دانه اندر خانه باشم بسته در
ای دل غافل کردی عمر در عصیان تباه
کرنه بیهوشی زجا بر خیز چون شد وقت راه

عرصه عالم بود چون بحر پر خوف خطر
هر کسیرا عاقبت باید از آن کردن گذر
از توکل توشه بردار و عصا از لااله
شو روان دریا کا محمد شاه اله

رخت همت بر بسوی بحر عمان نجف
کن منور دیده را از خاک میدان نجف

کر عطا ناخدا کشتی بحر جود و جود
بار خود را اوریم در کشتی احسان
کر همی خواهی که باشی در دو عالم رستکار
هم مباش و از هوس فیما شی غم مدار

انشهنشاهی که امر خداوند ودود
ذات بیغش زنک کفر از چهره کیتی زدود
میرسانیت به نزد خسرو دلدل سوار
نفس پیغمبر که حضرت پروردکار

استان روضه اش شد باغ رضوان نجف
خاجه قنبر امام دین سلیمان نجف

هم بنوبتی خدا خام شد تن ناعسکریت
جانب بغداد خام رفت و سوی کاظمین
احرام بستم که بنوعی کرد کار نثار
دریای زایران کنم از شوق جان

خاک پا حضرت صاحب زمان بکحل عین
در زمین کربلا در رفت و عباس و حسین
دیده انبیه خویش کنم سوی آن دیار
سازم بپا بدبکر و مطلب آشکار

خون دل در بزم بر اولاد غلطان نجف
چون لطف او بهر دو جهان باد و باورا

مخمس

باز آن هوای کعبه مقصود بیرم است
شوقم بهر بحر نکر چه ماهی شناور است
دل درد درون سینه ما چون کبوتر است
صد شکر کین دکر از نو میسر است
منظور طواف مرقد شیر خدا مر است

آه هر جا بکرانه و چشم تر
روی کرده ام بدر سلطان بحر و بر
لبیم بعزم طوف شه کربلا کمی
خوشباشند اجاعت زوارکی
ماه هوای روضه ساقی کوثر است

نابست غم از تو شد و از زاد راه
باورم چون هست الطاف الله
خلق عالم از انات و از ذکور
جمله بر خیزند حیران از قبور

اعتمادم هست بر لطف خدا
تا رسانند هر چه می باید مرا
از خجالت جمله سر افکنده پیش
منفعل از کارهای زشت خویش

هر کرا شوق طواف او بود
مزد آن نزد خدا انیکو بود
کر تو میخواهی که باشی شرمسار
اندران محشر اینیاشی

در بیابور سوی آن دار السلام
تا که باشی سرخ رو روز قیام
از ره اخلاص از صدق و صفا
کی کن سوی شهید کربلا

روز محشر را بیاد ار العزیز
از دو چشم خویشتن اشک ریز
یک زیارت کر کنی از سوز دل
جمله عصیان تو کردد مضمحل

غم مخور از خرجی و اسباب راه
چونکه یار و یار باشد لطف اله
کر نبودی انزمان در کربلا
تا که جان خویشرا سازی فدا
از طواف مرقد او کرد کار
این ثواب میدهد هر روز شمار

مخمس نجف اشرف

کرده ام عزم طواف قبر سلطان نجف
بار دیگر بستم سوی بیابان نجف
سر خوشم از باد و بوی روح و ریحان نجف
کریه بینم بار دیگر روی دربان نجف
سازم از شوق و شعف جانرا قربان نجف

چند از قید علایق جان و دل بهر تنید
وز خلایق بشنوم نالیدن چون وجند
بلبلم از باغ بر ابر مال دنیا کرده بند
کاه باشم اچنین دکه زلیل مستمند
باید ارزد چه بلبل در کلستان نجف

ای شیعیا بد بک کربا ببرزنم
بازار زکوة مرقد سلطان کشف
در کرده ام بدرکه سلطان محترم
دارم وصیتم بعید شورش و نجف
یعنی علی امام با نام باکرم
دائم وصیبرم برون ز هر طرف
سلطان دین وصی نبی هادی امم
دست عطا غرور چه بیرون نجف
کو درد و کون سرور سالار بهتر است
روحی بسوی مرقد شاه شفیعه
چون او شفیع در دم عاصی محشر است
رکهانشیق در دیدنم همچه چار شد
باز از وطن بدبک کربان روانه ام
کام دل شکسته ز کردون شتاب شد
محرم زار عاجز نالان روانه ام
هر عقده بود بر دل پرخون کشاده شد
بنکر در این سفر بچه سامان روانه ام
طوف مزار شاه شهیدان اراده شد
راه کربلا با احسان روانه ام
ابدل بکوش کین سفر از کعبه بهتر است
صد حج خضر و حضرت الیاس چاکر است

دعا

ایها الاحباب والاخوان من اهل الیقین
زوّدوا التقوی وکونوا من خیار الوارثین
انّنا زوّار مولانا امیر المؤمنین
انّ فی هذا بلاغا کاملا للعابدین
عزم پابوس امام اولیا داریم ما
بهر مؤمن نیست جز تقوی در این ره توشه
قصد طوف مرقد شیر خدا داریم ما
تا بحلواها شیرین رابنه بر کوشه
یا احبائی واصحابی هلموا مسرعین
ارکبوا خیل التوکل واقصدوا اهدی الطریق
اسرعوا کیلا تکونوا من اخبار مبطئین
انّ لطف الله ربّ العالمین خیر الرفیق
از حسینیه ای چشم خوش بردار یاد
جز توکل نیست ما را در کوی ابد و سنان
نان از قرص دل و لخت جگر سیخ کباب
لطف ایزد هست ما را

او اشرقت انوار طلعته ارض النجف
ان عرش الاعلی لا یعدله هذا الشرف
ایخوشا نوبت و خوش انساکه عیش میکردو عیان
کنبد یعسوب دین یعنی امیر مؤمنان
نقش بند کارگاه امر رب العالمین
درّة التاج امامت آفتاب روح دین
پادشاه کشور تجرید و تسلیم و رضا
اختر برج کرم یعنی علی مرتضی

در وصف کنبد نمای کاظمین باب خانه

در هیبت حرز ده کرابنیک ز جانب بغداد
بلبد امت خورشید عالم ایجاد
بر سر که مصر و مرانیک فرّین بکت کرند
بکاظمیه کرابادنا قیامت باد
در قبلهٔ فروزنده که هفت طاق سپهر
بر این دو قبه برد رشک تا بروز معاد
بکیش قبّه سالار دین موسی ملک است
دوم نبیره او حضرت تقی جواد

امام سابع و تاسع که قطب اوتاد ند
در این زمین شده مدفون و گشته فخر بلاد
ز آسمان نبوت دو نیّر ند منیر
ز درس و رتبه زاولاد سید امجاد
بخاک بوس تو در این دو سید امجد
شوی مشرف و زین فرزه جان بباید داد
پس از زیارت ایشان دعا بود واجب
بو الدین و ابو حقا خاصه بر استاد
کلام ناظر محزون هر آنکه دارد گوش
خدا ز لطف و کرم جرم او ببارزاد

کنبد نمای عسکرین بخوانید

مژده باد ابد و سنان از لطف ربّ الثنانی
شد نمایان قبهٔ ترب ب المخبّین
این یکی مهر سپهر مجد شاه دین نقی
کز شرافت کشته نامش عرش خوشراین زبین
وان دکر باشد حسن سلطان عالم عسکری
مقتدای عسکر ایمان و دین در عالمین
این دو اختر چون زکیب بر چند نبوّت شاددو
وین دو کوهر چون زنیکد رچند من ولد الحسین

هر دو را مانند مردم مقتدا اهل دین
هر دو را خانند اهل زهد و تقوی عسکرین

حجة القائم که باشد مهدی صاحب زمان
هر دو اینها در وجود امدن زنسل مصطفی

هم با مر حق در اینجا کرد غیبت اختیار
تا شود ظاهر با مر کردکار از لطف عین

زنک کفر و شر کرا بزدابد از روی جهان
محض صدق است این سخن بالله حفا

کشت مسرور انکه دید انکاح دستش زار و ف
شد منور دید جان و دلش دربیب زبن

در ازل این شهر اکفتند سر خوش زنی
زانکه هر کس میبد فارغ شد و دلش از شبی

بعد تسلیم زیارات امامین الهمام
جانب سرداب باید رفت و قبر الرضی

محمد صاحب زمان یعنی حکیمه انکه بود
زهره زهرای از هر تاج فرقش شرف

وان دگر من جس که باشد دره التاج
مادر صاحب زمان یعنی امام العالمین

ذبن بشارت

ذبن بشارت جان و دلش بیشک تحفه اسب
بهر ناظم تحفه نبود غیر بند و اللهی

کنبد نمای کربلا
مژده اینز ایران کربلا
که عباس کشت مقتل شهدا

کنبد و بارگاه شاه شهید
شد نمایان بد محل علی

ملکان امدند باستقبال
مرحبا مرحبا کنند ثنا

هم از مرکب پیاده شو بد
بهر تعظیم سبط خیر خدا

السلام کربلا سلام علیک
ای تمنا سلام علیک

اهل بیت هر اسیر شدند
چون اسیر خطا سلام علیک

زبور عرش کربلا الله
خار اهل جفا سلام علیک

ای سرور دوش مصطفی از بب
ای حبیب خدا سلام علیک

باب تو حسن ساقی کوثر
جد تو مصطفی سلام علیک

انجمله شفق و دریش اران
کشتان مصطفی سلام علیک

نو جوانان که رحیب تیل ابن
بار ها کشتان سلام علیک

هم علی اکبر علی اصغر
کشته بیشک فنا سلام علیک

خارث بوحبیب تیل ابن
بیکس و اشنا سلام علیک

نور چشم خدیجه و زهرا
مبتلا بلا سلام علیک

ناظر عزم وی بنت وارد
تا بکوید نور اسلام علیک

ای تف بر سر وی بینی
رفته بر بزها سلام علیک

زن بلیر بیاده در صحرا
جسم جان نشد اسلام علیک

کنبد نمای کربلا
مژده کز کوی غیب نفحه احسان رسید

انکه بیراه خدا کرد سر خود نثار
تا که شود مقتدا بهر حرم عسب

کوهر زهراست مهر سپهر شرف
شبل شرمن عزوف زینت عرش مجید

خفته درین خاک پاک ال دابدن حاله جا
تا که نکرد و هلاک شیعه برون عبب

از اثر کربلا مصر و رخشان رسید
مهر که با این خاک در سوداخلا و رسن

در بر خیر البشر هست بنفس رون سفید
مصر نباشد چنینی آخر و درین

قبه سلطان دین خرام شد بدید
کر چه بود و وسیله با همه جرم و کناه

مبشود شرعی دخول لطف حسن شهید

کر بسی هست عیش بر سر دنیا مکوش
بهر زیارت بکوش جا مروزنق جلید

بر سر قبر حسین حرم ازشوق شینی
کشت بما فرض عین کربه و لعن یزید

بر در نشه سینم تا شود ت جا غلیم
تا نکنی هیچ بیم در صف یوم النق عبد

کنبد نمای نجف اشرف اللهم ارزقنا بمحمد واله
کشت پیدا ابغیر بنویس و نیستان نجف

قبه سلطان دین شمع شبستان نجف
المنه لله کربلا کرده زاو ط جلد سبد

خوش وزم ایک صلد بار بحر لطف سبد
ذبن بشارت جان و صبا بدل و سیار ان

ایک ایک بارگاه میر سلطان نجف
بهر بشارت و صبا جان و دل ابد و سنان

زانکه در دل و جا ما ار هر غم و از سبد
هست این مهر نگار در خشان ماه تابان نجف

ناظر ازین مژده جان در ره جانان فشان
بر و دولت سر شاه دین خرم شد

چونکه بدید بید عیان کنبد شاه شهید
چون جرس بانال و افغان ذبن خاطم

صبا ببر ز زیارت سلطان کربلا
مانند عندلیب ز گلشن کربلا
در کوه و دشت راه ضرور زینبی نیست
همراه ماست قافله سالار کربلا
رفتیم از وطن همه با شوق انتظار
سرمست امدیم همه شرمسار کربلا
ما امدیم از در شاه تشنه لب
هستیم روز و شب همه خونبار کربلا
موزون شاعر مانبود غریب
اورده ام بهمه خود بار کربلا

ردیف و بار

هر جان دائم درود در کربلا دست است یار
دوستان حضرت خیر الورى دستگیر است یار
رو براه اربیل از منزل بنی فنی خل
بهر طوف مرقد شیر خدا دست است یار
سر برار بد این زمان از خواب غفلت زائران
ایمنجا علی مرتضی دستست یار
هر که در خاست اورا دوستان خبر کنید
کوچ کردن وقت شد همرهی شما دستست یار

از فراموشی غفلت وارهان دل از غم
با داو و یکه بیک اسباب ما دستست یار
هم ز جاجیم و ز خرجین و غدهم ظرف گاه
سفره با جام باد از غصا دستست و بار
چوب دست چنته را بردار دور و از براه
هیکل خود ساز قران خدا دستست و بار
از اباسه نیک جیوان دوستان محکم ببند
تا نیفتد عرض هر یاشیما دستست و بار
فخر از بهره در عرض ز بر اب کن
یاد کن شال و خشو مطارا دست بار

از فرار ... دایغ تیم ایم شب
گمجی وافتابه را بر دار ... یار
لعنت شیطان که باشد فتح ما دستست یار
چون براه افتادی از گورش شیطان رجیم
مبغ شنم من و درود مصطفی دستست یار

از راه شوق ما جزا می ایم
باگریه زوشت کربلا می ایم
بعنوان زیارت حسین بن علی
انگشت شمشیر جفا می ایم

وارد این شهر چون خلق بیرون خاهیم شد
نی غلط شد داخل جنت خاهیم شد
هشت جنت بلکه کلاست از باغ رضوان نجف
مالک باب راجه حق انکه بکشائیم باب
در حریم استان خسرو عالم مدار
انشهنشاهیکه در هنگام غزوه قنبر او عار
ان مکلل تاج شاهی قنبرش راحسب
بیش باشد از سلیمان جاه سلطان نجف

بعد غسل و زیارت و الحاح تطهیر ثیاب
اذن جوئیم از ملائک باد چشم پر ز آب
از برای خاک بوس حضرت ... مالک رقاب
بعد تسلیم زبان ما دعا مستجاب
از خدا خاهیم از بهر محبان نجف
بعد تسلیم و دعا در خدمت انس ... ان
گاه شغل زبان باشد گاهی در زبان
انچه میخواهی بخواه از کارساز بی نیاز
تا بیابی حاجت از فیض انحضرت طراز
زانکه انجاح مطالب هست در شان نجف

ناظر از این مرده گان جمله باید جان دهیم
جان بجانان استان شاه دنشان دهیم
جان بجان لا استان وقت مراسان دهیم
جابه جابه جان جالش وقت ... دهیم
ان کلای درش بر خسرو فرمان دهیم
روز محشر چون شود ذکر غلامان نجف

در امدن به کتیبی

چاوشم وارد راه نجف می ایم
از خدمت شاه لو کشف می ایم
رفتیم بکربلا بپابوس حسین
انگاه بصد عز و شرف می ایم

درگه سبب من از کنه کشته سفید
پر نور دم و چون در نجف می ایم
زوارانی ...
دایشنت سر ام غافله زوار نک
چاوشم چون بلبل ز صفا می ایم

در امد

شکر لله شد منور چشم ام از خاک حسین
مرسم ابیک زشوق تربت پاک حسین
جابجا یک خال ای یار در جنت ...
فیضها بردیم از خاک فرحناک حسین

[illegible]

چه ماشینك كخف [illegible]

[illegible]

چه ماشینك كخف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چند کس زنده سوی عالم بالا رفتند
کرده کر عو نکردند از انجا رفتند
سه کیانم ره عقبی رفتند رفتند
کوچه دیدند که یکبار نعره زدنیا
نقشه هر یک از پنهان تو برهم تناکن
سوال حضرت عیسی بچه وقت وچه زمان
خاتم وختم رسل شد متولد چه زمان
دیکباسر و در مردان علی اعلی بجهان
حسنین وانبیا کن که بگو نابله
گر همی در سخن افتاده تو ازاو کن

بازکو
از وجیبان وشکوکان سوال ابعد نقول
از نبی زین ورنی تاج وزنقیب وکشکول
نزد من جمله تو بر کوی بلفظ معقول
کر بدانی تبر و سبحه زن وخوفا کن
حامل عرش بیر نفلک بگو چند ملک
قاسم رزق که باشد زسما تا سمک
از طفیل که شده بر سر ما چرخ وفلک
کر جواب ندهی غم نخوری ... بلک
لیک نزد عرفا نام خودت حاشا کن

در طهارت چند واجب چند چیز سنت است
در وضو از چیست واجب چیست کان نا باید عشت
در زکات خمس کبری وقت انچند مدت است
کعبه را شد روش شرف از چیست اینهم
در طواف کعبه بحث ادم ابشکل کشا
غسل واجب چند باهم شب نماز و روز چند
چیست اخفا در نماز جهر کی خانی بلند
سال چند رکعت نماز واجب ابهی چند
در کدام این رکن باطل بلشق و بر نغل
کر تو بتوانی جواب من بکو ابر صفا

در نماز البناء ثم سجده امد بگوش
سجده باید کرد انجا کر نتوا عقل
ورکن واجب سجده قران تو را واجب بگوش
درش بعنا ابن سخن بو سم تو ضیم ان
مشکل دیگر مرا افتاده این شبر بن لقا
اولا بر کوکر عقل ادم و حوا کر بیست
در چیبی بر کوکه این روح از چه بید دور
ادمی چون در روش درجای کجا خاصه نشست
داخل قالب چگونه بشو بعد ان شکست
در درون قالب اشکسته بو سبب صا

بازکو قصه اصحاب رقیم وهم کهف
جا ایشان چهار جوان چه مکان وچه طرف
بعد چند سال شد ند زنده ز ... باهم حرف
نام تعداد شان بنما بهم ... حرف
کر بدانی نظر سوی کلام الله کن

فوق ونحت عرش بیر بکو چیست پر از چه پر شد
سابیان ذکر دهم حامل انها اند در
در فراز عرش اعظم لا مکان کو بند هست
لا مکان عاجز تن شو له بی معنا اند در
... زچیست

سؤال
ابتدا استدن سؤال ابلم که بود بنا اند در
کردش چرخ و فلک نظام اعلا اند در
عرش ولوح وکرسی وارض وسما بحر و بر
کوثر وجنت چه باشد سد ره طوبی ندر
دوزخ از بهر چه خلقت شد بکو اصلش زچیست
منزل او دیکجا شد عالم عقبا اند در
چند خلقت شد بکو در عالم ایجاد قدس
ابتدا تا انتهای جمله خلقتها اند در

رعد وابر کو چه چیز و برف برکو چه چیز
سخن باشد چه چیز و نم باشد چه چیز
کشته اول که باشد کر تو هستی با تمیز
ابر و باد و ماه و خورشید بر وجان از
منزلی زهره و برجیس مریخ هوا
این سؤالاتی که من کردم جواب من بکو
در شریعت در طریقت جملگی کفتنکو
بازدید و ثانیه معنی و بیان بکو
هریک را تو جواب با صواب انجا
خالد پاینده بیکم بر دیده تابابد ضیاء

سؤال
البیخفی ودوی بکنظر ای بر ما کن
خوب هشیار شی کوش و زنده بینا کن
جان من لب بکشا نطق خودت کوبا کن
انچه کویم شنو و لال مشو انشاکن
اول دفتر هر کار تو بسم الله کن
رحمت وعشق وسلام از همکی منجی اهم
بکسوال احجب از همکی منجی اهم
چیست توحید و دلیل از همکی منجی اهم
دین وایمان طریق از همکی منجی اهم
مذهب وملت ما از که بود انشاکن

هرچه در آفاق باشد نزد انفس بود
بیلم آفاق و انفس دن نه در سر تا پاندر
بیلمم آتش چهار فصل و شش جهت ندر
خاک و باد و آب و آتش بدل دور طالع خفض
مشرق و مغرب بیشتر چند فرسخ ندر
عرض و طول این جهان کو چه باشد جنگل ندر
کوه و هوا و نه چه ... انسان چه در
عقل و روح و خواب و خون انسان
هر یک از بهر چه باشد دیده بینا ندر
سال و ماه و هفته و روز و شب ساعت چه اند
ابر و باد و رعد و برق و بارش ماندر

چند پیغمبر عیان شد اشبو انا ثانا انبیا
خود بیان کن از کبیر و صغیر صغیر اندر
بر کلام اهل کتاب و چند بیان اندر عدد ندر
در چه در دین و از چه لفظ اصل دین ها
چون حوا از ره خاتم شعر ال ابلیس سنی ندر
طارنه ذات ندر و اسمعیل صبتی ندر

سؤال

ایکه انجا بسته در هرا بدار ارباب هنر
در ظرافت هیچ دارای از سر پا تا خبر
کلیمی در نزد من بیگونه بیچون در چرا
تا بدانم حال احوال تو از این خبر
رهزنی بارد ملک باکد ایا پادشا نظر
با فقیری باغش باد زد باغی در
کودکی گر سالک گردد عزا داری بگو
مفردی با اختیار گردد یا بالکی
گر نجات وش بگو گر شاعری لب بر کشا
گر سخن سنجی سخن گو گر تو صاحب هنر

رهزنی گر تو بگو در هنر کرید در ابتدا
گر تو ملائی خبر ده منبع ارا از خبر
خط که بنوشت از ازل بیگو انخط چه بود
علم چون گردید بر خلق در عالم منتشر
گر کتاب ابتدا در نبوت گردید بر اکر کرد
لقمه را اول که بگرفته بگو تو سن نیس
گر تو شاهی پادشاهی در چه عصر شد پدید
سلطنت را از که در عالم هبه داشد درک

گر فقیر فقر را چند باب است و منزل ابجد زر
گر غنی هستی بگو چون گشت ظاهر ...

گر تو دزدی آشکارا آمدی اینجا بگو
دزد می باید که آید در خفا شام و سحر

باغی گر در طریقت چیست باید هر
زانکه باغی قول پیغمبر بود خوش

کودکی گر در طریقت خدمت استاد کن هنر
نادهندت راه پا در حجره ارباب خلل

گر تو میگوئی که هستم سالک ابن ... نظر
بابت در گوشه گردی تو پنهان از

گر تو غزادی بگو با کی غزا ورت میکنی
چند غازی در جهان میباشد آن اینکو بس

گر تو گوئی مفردم معنی مفرد را بگو بس
مفرد آن باشد که نفرت کرده باشد از تاج

گر معنی اخشبان انکه گردید پدید معنی
چند دارد وصل اند اخشبان این

گر ز دریا با بابا گوئی در محیط با با کی بود
باب از بحر چه بود ... بدر عرفان از

باب در چند چیز باشد در ده عرفان بدر

باب در قول عرب دریا شد ای صاحب کمال
در در دروازه گوئی تو از معنی اگر فقر

چند خصلت رد بابا را بود در راه دریاب
فقر را چند باب باشد از طریقت

گر تو چاوشی بگو از بهر چاوشان سخن
گر بگو کو را بسته بجا و شان کمر

بعد طوفان باز گو با این فقیر بی نوا
کی بنا این سخن بگذاشت اندر بحر و بر

گر تو میگوئی که هستم شاعر و اشعار بند
چند بحر است در سخن هر بحر را نامش بدر

گر سخنور گر تو شاعر شعر چون شد آشکار
شعر موزون از که اول گشت در عالم

گر جواب نعره کش را مید هی اندر حضور
خوب و دینر اندر اینجا باشد در خطر

کار ما انیست میباشد بما انبحا ضرور
شعر از بابت انبحا با تو مختصر

بعد طوفان هفت ما بود از اهل نوح
هشت اندر عالم فانی بنا این سفن
سی و نه بجا است این اشعار بدانکه ابعض نبی
در کتاب تحفة الاشعار باشد سر بیں
شعر را شیطان از اول خواند اول شرح کرد
لیک بشنو تا بگویم من دو بیان دیگر
دور پیغمبر جواب مصحف حق بگفته اند شعر نیز
نکته سنجان فصیحان عرب این
بود سخن در ایشان حسان بن ثابت
در زمان مصطفی او بود شاعر بس لبیب

شعرهای خوب موزون گفته بهر مصطفی
مرتضی اورا اگر سینه بهوش جلوه گر
مرتضی کش گفتا جواب خویشتن انبیا شکار
این کلام را سفت بهر گوش ارباب هنر

سؤال شکن

دگر بنام خداوند کار لیل و نهار
کریم لم یزل و لا یزال فرد و دوار
اگر تو بندهٔ حق و امت احمد اقرار
اگر تو داده بر دین مصطفی
اگر تو مصحف حق را کتاب دانی
اگر بحکم خدا انو نمکنی انکار

دلیل چند بگویم بنزد پیر و جوان
بیان کنم سخن آبدار جوهر دار
باب طریق و باب بحث و باب حاجت اظهار
خدا نگفته بزد باطن و بزد در
بدان چهار کتاب که جبرئیل آورد گفتار
کدام داشت از این آیه ذکر آب
خدا نگفته پیغمبر نفرموده اشعار
که راه خلق به بند سر کن
به تنگ لحد شعر شاعر بجوی
نکیر و منکر از او نپرسند بپرخیدار

در آن زمان که کنند صبح اذان نو رواج
نه در قیام که باشد غزل نوا غمخوار
بهشت را بتو واجب نمیکند ترجیع
ز سلسبیل ننوشی ز خنده اشعار
دو صد هزار بخش بعرصهٔ محشر
نمیخرند به یک جرعه آب هفت شمار
نه کنگبان نه هند نه ترک و نه گلزار
باین زبان نشوند که در صراط
کلام ابر گواه هست در کلام حق
که گفته ام شنیدم ز احمد مختار

دیباچه

مفتاح قفل دیجاده علامن العظیم

فانا نعوذ بالله من الشیطان الرجیم

یعنی پناه میبرم از الله خدا را

از وسواس دیو بزنفسه رجیم

بسم الله است اول حرف در کلام او

اسم صفات ان شد الله رحمن والرحیم

وستایش

حمد وسپاس بیکران دانی است که از

حوت تا سماحت ملکوت مو اف

بیکران ثنای شکر بیدام الله مجید که الحمد

لله رب العالمین وانند ثنای که و ما یفی

والرزق الارحی الاعلی الله دیدنها در کلام

مجید او است که الرحمن الرحیم و یاد ثنای که

الیوم تجلی علی الرحیم و تا الیه یوم

ولتشهد الشجیم ما کانوا یکسبون

بکه دو رنان با نام سلطان بیان او است که

ما الیه یوم الدین

چنانکه که غیر المغضوب علیهم ولا الضالین

تتمه نامه

ای علم تو شاهد بنوانای

کرم در دو جهان او نکو اوانا

مقبل بنود بهر جاجت محتاج

از لطف تو موز بدان بدانای

شهابو اسنانت هر سحر گاه

بمعه افتاب از خاور دید

بین که عطوف این در گاه مدام

اگر خاقانی اگر اسکندر آید

اگر فغفور چین در حسن وصف

اگر سلطان ماضی بنجی اید

اگر امر اسیاب اید زطوفان

زعلا درم اگر خود بخشی اید

کر تا نفی اجل انبو دادن

کر دانند در نکبی در حفظ دربید

ذره بر استان اصل بد دگاه

کمون با یا افکار ادس صدف

اذ بی دو باد کرده باد مایل

هین شخصی که بر در دی سرابد

وانی نوانا که با نوانا بالخشم فی عقد

تهم من ذو دینه الله الفضا دکبار

او ست کبار الله نعبد وانی منعی که

منکبینی علی سن دمتقابلین ادر یک

تبت انالم بر طرف سر بعث بر ساکان

راه حق عطا مرده کرد الله نسنعین

وانده دانا که جادة انا صد بنا فالسبیل

امانشا که او اما الضوراد دبندکان

خود عوده که اهد نا الصراط المستقیم

وان دلیل که شیعیان امیر المومنین علی

علیهم السلام بر من صراط نجات هدایم

علی مستقیم از زیاد احسان نبکی

وکرت انعام بر یادان و اکره و اند

که صراط الذین انعمت علیهم وان

نهاد که جاشنی و الغضب و عذاب الیم را

بذات خاص کشته وادجهالت خو

فاتحهٔ جاودانه

غالبکیم نخلدامی نتیعی بسم الله شاه
محمود حضرت صاحب دوام دولت
غلام قوی جباشی بری کمال الدوله
نظام الدین بیرس اساس کنان سر بلند خواه

شهنشهی که در نامش کرفته نقش بر این
علام علیه لا اله الا الله
خدا سسالار او از بلا نگه دارد
محمد اشهد ان لا اله الا الله

مرید دولت و اقبال فاتح شاه جهان
نهال گلشنی دین پادشاه ظل الله
نقابت حاجت تیغ و نقیب ...
مرید دولت و اقبال جمله خلق الله

الهی تا که جهان دار بود و تا بقا
بقا دولت و باد ... حشمت و جاه
زنهی ... شفا بیمار ...
سلامتی ده ... الله

مبادا اس ... بر کرش
محمد شهر یار جنابش پناه خلق الله

برمح بالک کریستنا ضمیر وکیی
بانقیاد کباده باو کباده باو لیا الله
خدا اعطا لبه حقا ... دایکنف
نغریب منزلت حضرت رسول الله

... دمح جله اصل نبود
محمد صدر ... بسبیل الله
شما نفاتحه شبیها ... داید
خلیل دل ... خلق الله

هر آنکسی که بعالم ... کاریکو
نزاد ... حضرت الله
... نظر ... بکی
زصدق ... فاتحه خواند ... الله

کیم ... دمح او داشاد
اما حاجی انصار ... الله

ازین ... دولت ناصر و اعلا
دوام ... سلطنت ناصر ...
آفتاب ظلال دولت ... و نصفت
مرکز دایره شوکت و عظمت ...

حضرت پادشاه ... بارگاه
عرش در کاه ... صاحب ...
مسند ... سلطنت و کیا ...
... اساس ...

فر ... نیکو ... سنای
در دمح ... جلادت ...
نواب ... معلی القاب ...
... در ...

سپهر مسند خلافت کوهر کان ...
... السلطان ... الحاقان
اختر برج ...
... الحاقان ابن الحاقان

عادل ... باسعد ...
...
تاج بخشان ...
خلیفه ...

مرفح مذهب حق ... عشر
علیهم صلوات الله ... اکبر
... خالص ... اصفیا
... صفوت ...

غلام با خلاص امیر المؤمنین
جیب ... ناصر الدین
... سلطان ...
...

شاه ... ظل ... دولته
... الانام
... الاسلام ...

در ... اصل الاسلام ...
بقا ... الفضایل ...
...
...

النبی ... سوره الملک
الفاتحه

در ...
...
...
...

[illegible] دل شکسته ام
[illegible] یار بسته ام

[illegible] نگاه کنی
[illegible] کنی

[illegible] در بره کنی
[illegible] غمزه کنی

[illegible] بهار

[illegible]

[illegible]

ثمود کرد در راه بادیه ضلالت سرگرداند
وان شتر که حکمت ساز لطفش جای از ضلول

کاشتند که کذبت ثمود بطغویها
وان شتر حکیم ساز لطفش نوشانید که

وان از بد کار یکه هر یک از بد عصیان
بر منتها و تزاول فکذبوه فعقروها

بادیه ضلالت در مهلکه شقاوت
تکه بوده فعقروها

گرفتار بودند فرو گذاشتند که
وان مقیمی مطلع کرد در میدان سزای تیغ

اذ انبعث اشقیها
فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسویها

وان شقی که زد با کینه صالح را
افکند که فلک مدام

از بد امت بموعظ نظر و نصائح
وان خبر دهنده کافران که از شقاوت

دل بنه بر جاه گردانید که
جهالت گرفتار بوده در چاه عقوبت

فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقیاها
نگونسار ساختند که و لا یخاف عقبیها

عیان کرد و بکشف از راه خود علم
چه قرص آفتاب که با نور صبح دم

گفتا کنم بیان [illegible] مدار امانت
خستند [illegible] مست

لیکن آه که گمان تو [illegible] حرم
بشنید [illegible] بخت

ازین جهان و لیکن از آن [illegible] گرفت و داد
[illegible] گردن [illegible]

بر بار شاه بوده و در دولت شه علم
[illegible] زخم

[illegible] خصم بهم [illegible]
[illegible] گرفت خم

با لوک و نیزه [illegible]
[illegible]

قلب سپاه و دل [illegible] قدم
[illegible]

هر که ملک و خلافت [illegible] زکند

[illegible]